

ترجمه منثور و منظوم و شرح

قصیده میمیه فرزدق شاعر نامبردار دوره اسلامی

درمدح

امام علی بن الحسین ملقب به زین العابدین

وسید الساجدین

نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر و عارف معروف قرن نهم ایران را ترجمه‌ای منظوم و شیوا از این قصیده است که ضمن مجموعه هفت اورنگ در سلسله الذهب یاد گردیده^{۱۳} و ما در این مقاله ضمن شرح و نقد، ترجمه منظوم را می‌آوریم تا معانی بلند و عالی این قصیده نادر و غراء برای خوانندگان ارجمند روشنتر شود. البته باید این نکته را خاطر نشان کرد که جامی قبل از شروع به ترجمه منظوم خود شرح واقعه‌ای را که به سرودن قصیده میمیه منجر میشود بنظم آورده و چنین میسراید:

پور عبدالملك بنام هشام	در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عباد بن حسین علی
در کساء بها وحله نور	برحریم حرم فکند عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف	درصف خلق میفتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی رخلق راه گذر
شامیثی کرد از هشام سؤال	کیست این باچنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلق کرد	وز شناسائیش تجاهل کرد
گفت شناسمش ندانم کیست	مدنی یا یمانی یا مکیست
بوفراس آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو زوجه پرسی بسوی من کن رو

شرح و نقدی بر قصیده میمیه فرزدق

در مدح

امام زین العابدین علیه السلام

این قصیده بازتابی از احساس لطیف و پاک، و انعکاسی از ایمان قلبی و اعتقاد شاعری زبردست و ماهر است و چون معانی و مفاهیم آن از دل برخاسته لاجرم بردلها می نشیند و خوانندگان را شیفته و مفتون خود می سازد.

ابیاتی که فرزدق سروده است نمایانگر آنست که حکومت پوشالی اموی گرچه ظاهراً گروهی معدود را با زور و زر خرید و بر مردم حکومت کرد ولی نتوانست دل‌های مردمان را بدست آورد و به دینار و درهم خریداری کند از این رو می بینیم که نه تنها مردمانیکه برای طواف و زیارت کعبه آمده بودند بر امام رومی گشایند، بلکه شاعر مزدور اموی که ظاهراً مدح ایشان میکرده است تابه به مال و منالی رسد با زبان دل بمدح پیشوای برحق مسلمین می پردازد و مقام بلند او را، گرچه همگان میدانسته اند، بیان میسازد و به شرح بزرگیهای او سخن میراند.

شاعر در آغاز شعر خود با هنرنمایی تمام، اسم اشاره به نزدیک را مسندالیه قرار داده و آن «بجهت تمییز مسندالیه بنحو اکمل است، بگونه ای که از شائبه تعدد و شرکت غیر بکلی خالی باشد و این مقصود تنها با آوردن اسم اشاره بعمل می آید زیرا هیچ راهی برای ممتاز و مشخص نمودن معنی بهتر از اشاره حسیه که مشارالیه محسوس حاضر لازم دارد نیست» (۱۴)

خطیب قزوینی در تلخیص المفتاح در باب تعریف مسندالیه به اسم اشاره آورده است که «و اما تعریفه فی الاضمار و بالاشارة لتمييزه اكمل تمييز نحو قوله «هذا ابو الصقر فردأفی محاسنه» أو التعريف بغباوة السامع كقوله «أولئك آبائي فجئني بمثلهم» (۱۵) و در ادب پارسی شعر سعدی شیرازی نیکوترین مثال تمییز

مسندالیه بنحو اکمل است آنجا که میگوید: ^{۱۶}
این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود.
از طرف دیگر شاعر اسم اشاره به نزدیک را بکار برده است تا تعظیم درجه و
مقام مسندالیه را به قرب بیان کرده باشد ^{۱۷} همانگونه که پروردگار توانا
میفرماید «انّ هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» ^{۱۸}
در مطلع قصیده، شاعر به ذکر مقدس ترین اماکن اسلامی می پردازد و
میگوید:

ای هشام گرتو این مرد نامدار و بزرگ رانمی شناسی، سرزمین مکه قدمگاه
اورامی شناسد و کعبه و حل و حرم دل از مهر او آکنده دارند. و مولانا عبدالرحمن
جامی چه نیکو سروده است.

این کس است او که مکه و بطحا	زه زم و بوقیس و خیف و منی
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم	ناودان و مقام ابراهیم
مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات	طیبه و کوفه کربلا و فرات
هریک آمد بقدر او عارف	بر علو مقام او واقف

اما از لحاظ لغوی **بطحاء و ابطح و بطیحة** آبرو و مسیل و سیمی را گویند
که سطح آن را سنگریزه فرا گرفته باشد ^{۱۹} و جمع آن بطاح و بطحاوات و جمع بطیحة
بطائح است ^{۲۰}. امام مرزوقی در شرح کتاب حماسه ابونمام گوید:

«البطحاء: ارض مکه المنبطحه، و كذلك الابطح. و بیوت مکه التي هی
للاشراف بالابطح، والتي هی فی الروابی و الجبال للغرباء و أوساط الناس ^{۲۱}»
و اما اصل معنی بیت: مأوی و مسکنی است که شب هنگام انسان در آن جای
میگزیند، و سپس مطلقاً بمعنی خانه بکار رفته است. و جمع آن ایات و بیوت است.
بیوت به مسکن اختصاص دارد و ایات به شعر ^{۲۲} در شعر فرزندان «البیت» بمعنی

خانه کعبه است و بیت الله و البيت العتيق مکه و خانه کعبه را گویند و پروردگار
توانا فرماید «واذيرفع ابراهيم القواعد من البيت» (۲۳) و در سورة حج
آیه ۲۹ فرماید «وليطوفوا بالبيت العتيق» (۲۴) و زهير بن أبي سلمی شاعر
معروف جاهلی در معلقه خود گوید: (۲۵)
فأقسمت بالبيت الذي طاف حوله

رجال بنوه من قریش و جرهم

الحل: اطراف حرم را از سرزمین مکه گویند و مقابل آن حرم است و اصل
آن مصدر. و حرم مکه را گویند که پروردگار تعالی بیشتر اعمالی را^{۲۶} که در
جاهای دیگر حرام نفرموده است آنجا حرام کرده «الحرم سمي بذلك لتحريم
الله تعالى فيه كثيراً مما ليس بمحرم في غيره من المواضع» (۲۷)

* * *

۲- در این بیت نسب ممدوح را بیان می سازد و چون عرب از دیر زمان
به اجداد فخر مینموده است. و پدر حضرت زین العابدین، فرزند علی بن ابی طالب
نور پیامبر اکرم و امام شجاع و دلیر اسلام بوده است، از این رو برای اینکه هشام
که خود را به تغافل زده است بیشتر شرمگین گردد، میگوید: این «بزرگمرد»
فرزند حسین بن علی است که از همه بندگان خدا بهتر و برتر است. این همان
با خدا آشنا و پرهیزکار و از آلودگی جدا و پاکیزه پندار و کردار است. خود پاک
است و مردمان را نیز بسوی پاکی و نیکوکاری راهبر است و رهنمون شاهراه
هدایت و مردمی وجود و کرم است.

قرة العين سیدالشهداست زهره شاخ دوحه زهراست
میوه باغ احمد مسختار لاله راغ حیدر کرار

* * *

خیو: بمعنی نیکوتر و نیکوترین، اسم تفضیل است و اصل آن اخیر
بوده و همزه آن بجهت کثرت استعمال حذف گردیده است.

جریر شاعر نامبردار اسلامی گوید: (۲۸)

ألستم خیر من ركب المطایا و أندی العالمین بطون راح

عباد: جمع عبد است و **عبد:** بحکم شرع انسانی است که فروش و خرید آن صحیح است «العبد بالعبد» (۲۹) و «عبداً مملو کاً لا یقدر علی شیءٍ» (۳۰) ولی از جهت ایجاد فقط بنده خداوند است همانگونه که فرموده «ان کل من فی السموات والأرض الا اتی الرحمن عبداً» (۳۱).

دیگر بنده و عبد بحکم عبادت و خدمت که مردم هم در این مورد برد و نوعند.

اول بنده مخلص خداوند که در شعر فرزدق اینگونه بندگان مورد نظر است و پروردگار توانا میفرماید «واذکر عبدنا ایوب انه کان عبداً شکوراً» (۳۲) یا آنجا که میفرماید: نزل الفرقان علی عبده (۳۳) - و آنجا که فرموده «عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً» (۳۴).

دوم بنده دنیا که بر خدمت این جهان معتکف است و پیامبر اکرم بدین نوع بنده و عبد اشاره میفرمایند در آنجا که میگوید «تعس عبد الدرهم» (۳۵) - تعس عبد الدینار» البته این نکته را باید در نظر داشت که جمع کلمه عبد بمعنی بنده دیگران عبید است و جمع کلمه عبد بمعنی عابد و بنده خدا **عباد** است و اگر کلمه عبید به الله اضافه شود معنای آن از معنی عباد اعم است (۳۶) از این رو پروردگار فرموده «وما أنا بظلام للعبید» (۳۷) و اما درباره معنی عبودیه و عبادت راغب اصفهانی چه نیکو آورده است که (العبودية اظهار التذلل، والعبادة أبلغ منها لأنها غاية التذلل ولا يستحقها الا من له غاية الافضال وهو الله تعالی ولهذا قال «ألتعبدوا الایاه».

الله: اصل این کلمه اله بوده و همزه آن حذف گردیده سپس الف و لام بر آن داخل شده و به پروردگار مخصوص گشته است.

ولی لفظ اله برای هر معبودی بکار رفته است و به خورشید **الاهة** گفته اند

بخاطر اینکه خورشید را معبود خود می‌ساخته‌اند .

ابومعین حمیدالدین حجت هاشمی خراسانی در شرح کتاب سیوطی چه نیکو تألیف کرده است^(۲۸) که «معنی الله: امری است که عقول از ادراک‌کنه او حیرانند که هر چه اسب فکرت در آن وادی رانند غیر از عجز و خستگی سودی نبرند و آنچه را خدا پندارند مخلوق نفس است نه خالق نفوس. در صحیفه سجادیه است «کلت الألسن عن غایة صفته وانحسرت العقول عن کنه معرفته»

عقلها عاجزند از اوصافش	فکر بیهوده میزند لافش
عقل عقلمت جان جانست او	ز آنچه او برتر است آنست او

و سنائی فرماید:

ای ذات تو ناشده مصور	اثبات تو عقل کرده باور
اسم تو ز حد و رسم بیرون	ذات تو ز نوع و جنس برتر
محمول نمی‌چنانکه اعراض	موضوع نمی‌چنانکه جوهر

و چه نیکو فرموده است حکیم ابوعلی سینا «جل جناب الحق أن یکون - شریعة لكل و ارد» و محیی الدین بن العربی فرماید «الله لفظی است مستجمع جمیع نعوت کمالیه»

اما درباره لفظ الله بین ادیبان و لغویان اختلاف است.

ابن درستویه گفته است که لفظ الله علم است و ابن کیسان گفته است که لقب است. **فضر بن شمیم** گفته است که اشتقاق این کلمه از تأله بمعنی تعبد است و بعضی گفته‌اند اشتقاق آن از «أله» بمعنی اعتماد و فزع الیه است و بعضی گفته‌اند که از «لاه، یلیه» بمعنای ستر و احتجت مشتق است و بعضی گویند که از آله یا له بمعنای قصد است.

و مولوی فرماید:

معنی الله گفت آن سیویه	یولهون فی الحوائج هم الیه
------------------------	---------------------------

کل: بمعنی همه تأکید است برای عباد.

التقی: پرهیزکار. صفت مشبه از مصدر وقایة.

النقی - پاک. « » از مصدر نقاوة در اقرب الموارد آمده است که

نقی الشیء ینقی نقاوة ونقاء ونقاوة ونقاوة ونقاوة: نظف وحسن وخلص فهو نقی.

الطاهر: پاک و پاکیزه. صفت مشبه از مصدر طهارت

العلم: نشانه هدایت در راه بیابان. «شیء منسوب فی الطريق یتدی به»

۳- در بیت سوم دیگر بار به نسب ایشان اشاره می کند میگوید: ای هشام اگر

او را نمی شناسی این همان فرزند فاطمه دخت ارجمند پیامبر اکرم است و به نیای او پیامبران خدا ختم گردیده اند و در بزرگی و عظمت و مقام بلند او هیچ شك و ریبی نیست.

میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر کرار

فاطمه: دخت ارجمند حضرت محمد (ص) و همسر عالیقدر حضرت

علی علیه السلام و مادر بزرگوار امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشد که در سال ۱۸ قبل از هجرت بجهان دیده گشودند و در سال ۱۱ هـ ق برجهان دیده فرو بستند.

انبیاء: جمع نبیء و نبی بمعنی پیام آور میباشد و درباره کلمه نبی از جهت

صرفی بین علمای صرف اختلاف است بعضی گویند که این کلمه بدون همزه می باشد و از «نبوة» بمعنی «رفعة» و بلندی گرفته شده و پیامبر بجهت بلندی مقام از سایر مردمان «نبی» نامیده شده است و برگفته پروردگار استناد کنند که فرموده «رفعناه مکاناً علیاً» پس کلمه نبی بدون همزه از «نبیء» با همزه أبلغ و رساتر است زیرا هر پیامبری بلند مقدار و عالی مرتبه نیست.

و در حدیث است که چون شخصی پیامبر را «نبیء» میخواند و میگوید

«یا نبی الله» پیامبر اکرم میفرماید «لست بنبی الله ولكن نبی الله» (۳۹)

۴- شاعر شهامت ادبی را به نهایت درجه خود میرساند و امیر و ولیعهد زمان را مورد خطاب قرار داده میگوید: گفتار تو که «این کیست» و تغافل درباره چنین شخصیتی عالیقدر بدو زیان نمیرساند زیرا که چون او فرزند علی و فاطمه و پیامبر خدا علیهم السلام است و مادر بزرگوارش دخت یزدگرد شاه ایران است، تازیان و پارسیان از باده طهور عشق و مهرش سرمستند و بقول جامی

در عرب در عجم بود مشهور	گو مدانش مغلی مغرور
از چنین عز و دولت ظاهر	هم عرب هم عجم بود قاصر
همه عالم گرفت پرتو خور	گر ضریری ندید از او چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک	بوم اگر زوندید بهره چه باک

العرب: 'عرب و 'عرب: نسلی از مردمانند از اقوام سامی و به یعرف- بن قحطان سپس سام بن نوح نسب میرسانند و مقابل ایندو کلمه 'عجم و 'عجم است. پروردگار توانا فرماید «أعجمی و عربی قل هو للذین آمنواهدی وشفاء» (۴۰)

لفظ عرب بر ساکنان شهر و صحرا اطلاق میگردد و مفرد آن عربی و جمع آن اعرُب و 'عروب است. و لفظ اعراب تنها بر ساکنان بیابان اطلاق میگردد و مفرد آن اعرابی و جمع آن اعراب است (۴۱) و متنبی گوید:

من الجأذرفی زی الاعراب حمر الحلی والمطایباوالجلایب

۵- کریم است و بخشنده و دو دست او دو ابر ریزان است که

باران بخشش و جود و کرم از آندو برفقیران و نیازمندان فرو می بارد و از آنهم چیزی کاسته نمیشود.

و بقول جامی

برنکوسیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگرود کم

* * *

غیاث : فریادرسی است که خداوند برای شخص محتاج فراهم می آورد و اصل آن غواث بوده است. «الغیاث بقلب الو او یاء: ما أغاثك الله به» (۴۲).

یستوکفان : فعل مضارع مجهول و تثنیه مذکر از باب استفعال است: از این دو کف دست بوسیله مردم طلب باران بخشش و جود و کرم میگردد. «استوکف الماء: استقطره و استدعی جریانه» (۴۳).

لا یعروهما : در بر نمیگیرد آندو را. «عرا- یعرو- عرواً: فلانا: أصابه و عرض له کقول الشاعر «وانی لتعرونی لذكر الكهزة»

عدم : فقر و نداری و بی چیزی. «العدم و العدم و العدم: الفقدان و غلب- علی فقدان المال و الفقر»

۶- نرمخو و باسختی ها سازگار است و چون بخشم آید چنان نباشد که مردمان را به ترس و وحشت در اندازد و نیز زیبایی پیدا و نیکوئی پنهان او را بیاراسته است.

زیور دهد دو چیز بدان نرمخوی راد

حسن و جمال ظاهری و نیکی شیم

سهل : آسان و نرم «السهل ضد الحزن و جمعه سهل و رجل سهلی منسوب الی السهل، و نهر سهل، و رجل سهل الخلق و حزن الخلق» (۴۴).

الخلیقة : سرشت و طبیعت انسان جمع آن خلیق و خلایق. (۴۵)

بوادر : اعمال خطا و زشتی است که هنگام خشم و غضب از انسان سر

میزند و بقول راغب اصفهانی «ويعبر عن الخطاء الذي يقع عن حدة «بادرة» يقال كانت من فلان بوا در فی هذا الامر» (۴۶)

الشیم : جمع شیمه بمعنی خو و خصلت.

* * *

۷- در بیت هفتم شاعر به ذکر موقعیت اجتماعی ممدوح پرداخته و از یاری و یآوری او نسبت به اقوام و قبائل سخن میگوید:

چون اقوام و قبائل زیر بار سخت زندگی و دشواریهای روزگار به زانو در آیند و کمر شکن گردند او بارهای سنگین مشکلات ایشان را بدوش صبر و شکیبائی کشد و از سختی و تنگدستی رهاند، خوئی نیکو دارد و خصلتی شیرین و خوشرو و خوش برخورد است. و در بر آوردن حوائج مردم گفتن (آری) برای او شیرین است «هیچکس را ناامید بر نمیگرداند و در کارها شخصی مثبت است.»

اثقال : جمع ثقل است بمعنی بار سنگین «الحمل الثقیل» و در قرآن کریم آمده است «وتحمل أثقالکم الی بلد» ای احمالکم الثقیلة (بارهای سنگین شما) و آنجا که میفرماید «وأخرجت الارض أثقالها» یعنی زمین هنگام حشر و قیامت اجساد بشر و هر چه در دل دارد بیرون می افکند و آنجا که میفرماید (ولیحملن أثقالهم وأثقالهم مع أثقالهم) یعنی هر آینه گناهانی را حمل میگردند که بدوش آنان سنگینی میکرد «(۴۷)»

افتدحوا : کمر شکن شدند، زیر بار سنگین واقع گردیدند. «فدحه الامر أو الحمل أو الدین: أثقله»

الشمال : جمع شمیلة- خصلت و خو.

* * *

۸- دیگر بار شاعر به خوش روئی حضرت و بر آوردن حاجات مردم اشاره میکند و میگوید: هیچگاه لفظ «لا» را بکار نبرده است. جز در تشهدش

که لاله‌الاله فرموده است و اگر تشهد او نبود لای او نیز نعم بود و نه او آری.

قط : قط ظرف زمان است برای استغراق ماضی «هنا ظرف زمان لاستغراق- ماضی و هذه بفتح القاف و تشدید الطاء مضمومة فی أفصح اللغات و تختص بالنفی یقال «ما فعلته قط» ومعناه ما فعلته فیما انقطع من عمری و بنیت لتضمنها معنی «مذ» و «الی» اذالمعنی مذأن خلقت الی الان وقد تكرر علی أصل التقاء الساکنین فیقال «قط» و قد تتبع قافه طاءه فی الضم فیقال «قط» و قد تخفف طاؤه مع ضمها و اسکانها فیقال «قط و قط» (۴۸)

۹- باران رحمت بی حساب احسانش همه را رسیده و ابر ظلمت نادانی و نداری را با پرتو خورشید دانش و دین از آسمان زندگانی مردمان پراکنده و بیرون رانده است.

البویة : مردم.

انقشعت: برکنار شد - برطرف شد «انقشع الهم عن القلب أو البلاء عن البلاد: زال وجلا وذهب» (۴۹)

غیاهب: تاریکیها و ظلمتها: مفرد آن غیهب است «الغیهب: الظلمة والشدید السواد من الخیل و اللیل و هی غیهبه» (۵۰)

املاق: فقر و نداری «أملق الرجل: أنفق ماله حتی افتقر فهو مملق - و أصله من الملق و هو التلیین لان الفقیر یذل الانسان و یلبینه» پروردگسار میفرماید «لا تقتلوا اولادکم من خشية املاق» (۵۱)

۱۰- چون قریش بدو بنگرند سخنورایشان سمند سخن برثنای او راند: که پهنه اقیانوس جود و کرم و صفحه آسمان بخشش و جوانمردی بساحل فضل و کرمش ختم شود.

رود از فخر برزبان قریش

چون کند جای در میان قریش

که باین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و کرم

مکارم: جمع مکرمه است بمعنی کرم و بخشش: حدیث نبوی است که
«انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»

۱۱- در بیت یازدهم از شرم و حیا و هیبت و احترامی که ممدوح میان مردم دارد سخن میرود و گوید که امام زین العابدین علیه السلام از حیا و شرم دیده بر مردمان فرو خواباند و با تندی ننگرد. ایشانهم از هیبت و جلال او و احترام به مقام او در مقابلش دیده خوابانند و با او سخن نتواند گفت جز هنگامیکه لبخند می زند.

از حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده

خلق از او نیز دیده خوابانند ز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاق تکلّم او

یغضی: دیده فرو میخواباند: «أغضی الرجل عینه اغضاء: قارب بین جفنیها و طبقتهما حتی لا یبصر شیئاً» (۵۲)

مهابه: ترسیدن «هابه یهابه هیباً و هیبه و مهابه: خافه و اتقاه و حذره».

رسال جامع علوم انسانی

۱۲- بدست او خیزرانی است که از عطر دست نجیب زاده ای بینی کشیده خوش بو گشته است. «عرب راستی و استقامت و کشیدگی بینی را نشانه نجابت میداند».

خیزران: درختی است هندی که دارای شاخه های نرم است و عرب هر چوب نرمی را هم خیزران گوید و نیزه و سکان کشتی را نیز خیزران نامیده است.

«الخیزان بضم الزای» شجر هندی و هو عروق ممتدة فی الارض یضرب به المثل فی اللین و- القضیب کقولہ «یجاوبهن الخیزران المثقب»- وکل عود لدن و- الرماح و- مردی السفینة و- سکانها، قال الذابغة الذبیانی:

یظل من خوفه الملاح معتصماً

بالخیزرانة بعدالاین والنجد^(۵۲)

عبق: خوش بو- معطر: «رجل عبق وامرأة عبقة» اذا تطیبا بأدنی طیب لم یذهب عنهما آیاماً. ^(۵۳)

«العبق: الذي تفوح منه رائحة الطيب»

اروع: کسیکه با زیبائی ودلاوری خود انسان را به شگفتی درمی افکند.
«من یعجبک بحسنه وشجاعته»

عرفین: بینی، جمع آن عرائین است «الانف او ما صلب منه»

شمم: قلمی بودن بینی. بلندی بینی با حسن و زیبائی و مستقیم بودن آن:
«ارتفاع قصبه الانف مع حسنها و استوائها»^(۵۵).

۱۳- صیت شهرت و آوازه نام او در جود و کرم چنانست که چون به استلام حجر الاسود رو کند نزدیک است که حطیم دست بردامن فضل و کرمش آویزد چه آن بزرگوار را میشناسد و بر علو مقامش آگهی دارد.

راحة: کف دست جمع آن راح است. «الراحة: الكف و جمعها الراح»

حطیم: میان رکن کعبه و در کعبه و بقولی دیوار کعبه را حطیم گویند.

«جدار حجر الکعبة وقیل مابین الرکن وزمزم والمقام»

تستلم: حجر الاسود را لمس میکنند و میبوسد «استلم الحجر: لمسه اما-

بالقبلة أو بالید قیل مسحه بالكف من السلمة وهي الحجر»^(۵۶).

۱۴- پروردگار از دیرباز او را شرافت بخشیده و بزرگ داشته است.

و در لوح قدر از ازل قلم قضا برشرافتش رفته است.

و چه نیکوست شعر حافظ در این مقام که:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

شرفه: او را بزرگ و شریف داشت. بدو شرافت بخشید.

«شرفه الله: مجده»

قدماً: از قدیم.

لوح و قلم: «اللوح»: مایکتب فیہ من الخشب و غیره «و پروردگار دانا در آیات ۱۹ تا ۲۲ از سوره البروج فرماید «والله و راعهم محیط، بل هو قرآن مجید، فی لوح محفوظ» و درباره قلم فرماید «اقرأ وربك الاكرم، الذي علم بالقلم» و در آیه ۲۷ از سوره لقمان فرماید «ولو انما فی الارض من شجرة اقلام والبحر يسده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله» (۵۷).

۱۵- کد امین کس است که از جانب نیاکان پاك او یا از طرف این بزرگمرد برگردنش بند نعمتها و نیکیها نباشد.

خلایق: مخلوقات، آفریدگان: مفرد آن خلیقة است «الخلیقة:

المخلوقات من الناس و البهائم» «انسانی و مطالعات فریبگی»
رقاب: گردنها مفرد آن رقیبة است و در قرآن مجید آمده که «ومن قتل مؤمناً خطأ فتحرير رقبة مؤمنة»

أولية: پیشینیان.

نعم: نعمتها و نیکیها: مفرد آن نعمة است.

۱۶- هر که سپاس نعمت پروردگار را دارد شکر نعمت پیشینیان او را هم گزارد چه ملتها و أمم از خاندان این پرهیزکار به دین رسیده اند و از کفر و شرك رها گردیده اند.

الدین : این کلمه در اصل بمعنی اطاعت و جزاء آمده است و سپس برای شریعت استفاده گردیده. کلمه دین چون کلمه ملة است و باعتبار اطاعت و انقیاد برای شریعت استعمال گردیده. پروردگار تو انما فرماید «ان الدین عند الله الاسلام» «دین نزد خدا اسلام است» و باز فرماید «ومن احسن دیناً ممن أسلم وجهه لله و هو محسن» یعنی چه کسی دینش بهتر و نیکوتر از آنکسی است که اسلام آورده است و روی خود بسوی پروردگار قرار داده در حالیکه نیکوئی کننده است» و در حقیقت در این آیه من احسن دیناً بمعنی من احسن طاعةً میباشد. و باز فرماید که «أخلصوا دینهم لله» یعنی با خلوص، دین و اطاعت خود را برای خداوند قرار دادند. و دیگر این گفته پروردگار که «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم» تشویق و ترغیب بر پیروی دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که میانه و حد تعادل دینهاست، همانگونه که خداوند فرموده است «و کذلک جعلناکم امة وسطاً» و در این باره که «لا اکراه فی الدین» گفته اند معنی آن «لا اکراه فی الطاعة» میباشد یعنی در فرمانبرداری از خداوند اکراه نیست، و گویند که این آیه به اهل کتاب که جزیه میدادند اختصاص دارد. و دین در این آیه که «أفغیر دین الله بیغون» اسلام است بدلیل گفته پروردگار که «ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» و بر این طریق است این گفته پروردگار که «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق» و باز فرماید «ولای دینون دین الحق» که در تمام این آیات مقصود از دین، اسلام است. (۵۸)

ناله: بدان رسید، بدان نائل شد.

الامم: ملتها. جمع امت است. پروردگار فرماید «وما من دابة فی الارض و لاطائر یطیر بجناحیه الا امم مثلکم» و باز فرماید «کان الناس امة واحدة»
 ۱۷- او به فراز و قله اسلام نسبت میرساند، آنجا که دستها و قدمهای ادیان دیگر از رسیدن بدان کوتاه آمده اند.

هست از آن معشر بلند آئین که گذشته زواج علیین

ینمی: بالا برده میشود - میرسد.

ذروة: قله و بلندی. «ذروة السنام و ذراه اعلاه ومنه قيل انافى ذراك أى-

فى اعلى مكان من جنابك»

الاکف: جمع کف بمعنی کف دست: در اینجا بمعنی دست.

۱۸- او کسی است که فضل پیامبران در برابر فضل و عظمت او سرفرود

آورده است و ملتها و امتهها در مقابل امت جد او خاضع و فروتنند.

۱۹- از گلبن پیامبری بر دمیده است و پرورشگاه و طبع و سرشت او پاک

و پاکیزه و نیکوست.

جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق

نبعة: اصل و ریشه «هو من نبعة کریمه، أى هو من أصل کریم»

مغارس: جمع مغرس بمعنی محل کاشتن و موضع غرس است.

الخیم: طبیعت و سجیه و خو.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۰- جامه تاریکیهای جهل و نادانی با نورپیشانی علم و دانش او دریده

میشود، چون خورشید که از تابش او تاریکیها نابود میگردد.

لائح از روی او فروغ هدی فائح از خوی او شمیم وفا

طاعتش آفتاب روزافروز روشنائی فزای و ظلمت سوز

تنجابه: پاره میشود و برطرف میگردد. «تنجابه السحابه: تنکشف و-

تنقطع».

۲۱- از طایفه و گروهی است که حب و دوستی آنان دین است و بغض

و دشمنی بدانان کفر. نزدیک بودن بدانها نجات است و رستگاری و دستاویز
رهائی از بدیها و زشتیها.

حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق
قربشان پایه علو و جلال بعدشان مایه عتو و ضلال

حب: مهر و عشق و علاقه که در حبه القلب عاشق جای گزیند. پروردگار
توانا فرماید «یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً».

راغب اصفهانی گوید:

حبه القلب تشبیهاً بالحبه فی الهيئة، وحبیت فلانایقال فی الاصل بمعنی أصبت
حبه قلبه نحو شغفته و کبدته و فادته.

متنبی گوید:

عذل العواذل حول قلب التائه وهوی الاحبه منه فی سودائه (۶۰)
و أحبیت فلاناً، جعلت قلبی معرضاً لوجه اکن فی التعارف وضع محبوب-
موضع محب و استعمل حبیت أيضاً فی موضع أحبیت.

عنتره بن شداد گوید:

ولقد نزلت فلاتظنی غیره منی بمنزلة المحب المکرم ۶۱

منجی: مصدر میمی - نجات و رستگاری اسم مکان: محل نجات و

رستگاری:

اصل آن نجاء بمعنی انفصال و جدائی از چیز است و از آن افعال نجا:
جدائی و خلاصی یافت و آنجسی و نجسی: بمعنی خلاصی داد استعمال شده
پروردگار فرماید «وأنجینا الذین آمنوا ۶۲» یا «واذنجنیناکم من آل فرعون ۶۳» و

نجوة و نجاة مکان مرتفعی را گویند که با ارتفاع خود از زمین اطرافش جداست.

معتصم: مصدر میمی: چنگ زدن - محل چنگ زدن و آویختن - دست آویز

«الاعتصام التمسک بالشیء» قال الله عز وجل «واعتصموا بحبل الله جميعاً ۶۴» - ومن-

«عصم بالله»^{۶۵} ریشه مجرد آن «عصم» با سکون صاد بمعنی امساک است و جلوگیری و بازداشتن و اعتصام بمعنی استمساک است.

۲۲- نام ایشان، بعد از نام خدا، در ابتدا و انتهای هر سخن مقدم است.

ذکرشان سابقست در افواه	بر همه خلق بعد ذکر اله
سر هر نامه را رواج فزای	نام ایشانست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق	باشد از یمن نامشان رونق

* * *

بدء: شروع و آغاز.

مختوم: ختم شده.

کلم: جمع کلمه اینجا بمعنی کلام و سخن است. پروردگار فرماید «بحرفون الکلم عن مواضعه» یعنی کلمات و الفاظ را تغییر میدهند و تبدیل مینمایند و در حقیقت بعضی از جهت معنی کلمات قرآن را بر معانی دیگری غیر از معانی صحیح آن میگیرند و این کاری نادرست و خطاست.

۲۳- اگر پاکان و پرهیزکاران بشماره آیند اینان پیشوایان آنانند و

یا چون پرسند که بهترین کس از اهل زمین کیست جواب آید که ایشانند.

گر شمارند اهل تقوی را	طالبان رضای مولی را
اندران قوم مقتدا باشند	واندران خیل پیشوا باشند
گر پرسد از آسمان بالفرض	سائلی من خیار اهل الارض
به زبان کواکب و انجم	هیچ لفظی نیاید الا هم

* * *

عد: شمرده شد.

التقی ، پرهیز کاریها و تقوی ها این کلمه جمع تقاة بمعنی تقوی است و

نقوی اسم است از اتقاء و اصل آن تقیا و بقولی «وقوی» بوده است .

لبید بن ربیعۃ العامری گوید: ^{۶۶}

انما يحفظ التقى الابرار والى الله يستقر القرار

۲۴- سمندان تندسیر فضل و کرم یارای رسیدن به غایت و فراز مقام ایشان را ندارند، و هیچ قومی هر چند هم که کریم و بزرگوار باشد با آنان برابری نکند.

ذروه عزتست منزل او حامل دولتست محمل او

* * *

جواد: اسب تندرو - مرد بخشنده و کریم «یقال رجل جواد و فرس جواد یجود بمدخر عدوه و الجمع جیاد، قال الله تعالی: «بالعشی الصافنات الجیاد» غایة: بمعنی هدف و نهایت و فاصله جمع آن غای و غایات است.

۲۵- هر زمان که بر مردمان مصیبت و سختی رو کند ایشان بارانهای بخشند و کرم، و چون نائره جنگ گرم گردد شیرانند، شیران بیشه شری.

هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهبوا

* * *

غیوث: جمع غیث: بمعنی باران - (الغیث: المطرفی قوله تعالی: کمثل غیث أعجب الکفار نباته»^{۶۷}).

أزمة: مصیبت و دشواری و سختی. **نانی و مطالعات فریبگی**
الشری: نام بیشه ای است شیرخیز در کنار فرات.
البأس: شدت و سختی و جنگ و نبرد. (والصابرين فی البأساء والضراء^{۶۸} وحين البأس).

محتدم: بسیار گرم گردیده (احتدم الحر و النهار: اشتد حره و منه «خرجت فی نهار من القیظ محتدم»).

۲۶- تنگدستی و فقر از گشاده دستی وجود ایشان نمی کاهد و حال آنان در بخشش و کرم یکی است چه ثروتمند باشند یا فقیر. دمی از جود و کرم باز نمی مانند.

العسر: سختی و تنگدستی: نقیض العسر قال تعالی «ان مع العسر یسرا»^{۶۹}

سیان: هر دو برابرند: «هماسیان ای مثلان والسی المثل والمساوی جمعه -
أسوا عیقال ما هو بسی علك ای بمثلک»^{۷۰}

أثروا: ثروت مند شدند. مالشان زیاد شد (أثری اثرأء: کثر مالہ فهو مثر
والشرأء: الغنی و کثرة المال، والاثری: الکثیر المال وهی ثروء.

عدهوا: فقیر گردیدند. (عدم المال: فقده فهو عادم والمال معدوم)^{۷۱}

۲۷- بادوستی آنان شرو بلوی وبدی دفع میشود و احسان ونعمتها فراوان

میگردد.

یسترب: زیاد گردیده میشود «یستزاد».

مولانا عبدالرحمن جامی در خاتمه ترجمه منظوم خود داستان به زندان
افتادن فرزندق را بنظم آورده است و در ضمن آن مضار حسد را بیان میسازد
و چنین میگوید .

چون هشام آن قصیده غرا	که فرزندق همی نمود انشا
کرد ز آغاز تا به آخر گوش	خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزندق گرفت حسالی دق	همچو بر مرغ خوش نوا عقق
ساخت در چشم شاه بیان خوارش	حبس فرمود بهر آن کارش
اکثرش چشم راست بین بودی	راست کردار و راست دین بودی
دست بیداد و ظلم نگشادی	جای آن حبس خلعتش دادی
ای بسا راست دین که شد مبدل	از حسد حس او و شد احو
آنکه احو بود ز اول کار	چون شود حالش از حسد هشدار
آفت دیده حسد رمد است	رمد دیده خرد حسد دست
از حسد دیده خرد شد کور	وز رمد دیده حسد بی نور
جان حاسد ز داغ غم فرسود	وز غم آسوده خاطر محسود

دایماً از طبیعت فاسد
 که چنان مال یا منال چرا
 گر بدانم نمیکند خوش دل
 حسد المرء یا کل الحسنات
 نکشد از سر شرر هیزم
 آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا
 جای اینان مقر قرب و وصال
 ز آسمان مه همی دهد پرتو
 ز آسمان خور همی درخشد فاش
 بر خدا معترض بود حساسد
 مرفلان را همی دهد نه مرا
 کاش ازو نیز داردش زایل
 وان اعتاد کسبها سننوات
 آن ضرر کز حسد کشد مردم
 میبرند از گزیدگان خدا
 جای آنسان جحیم بعد و نکال
 بر زمین سگ همی زند عوعو
 بر زمین کور می شود خفماش

گویند که چون قصیده فرزدق بدست مبارک امام زین العابدین علیه السلام میرسد
 امام دوازده هزار درم برای او میفرستد ولی فرزدق از پذیرفتن آن امتناع
 مینماید و میگوید که من اشعار فراوان در مدح و هجو به ناروا و دروغ گفته ام
 و این قصیده را برای خدای توانا و دوستی فرزندان رسول خدا (ص) سروده ام
 نه برای دینار و درم. لیکن امام علیه السلام از بازپس گرفتن آن پول خودداری
 میفرمایند و میگویند که ما کسانی هستیم که چون چیزی بخشیدیم بازپس
 نمیگیریم. و جامی این مطلب را چنین بنظم آورده است.

قصه مدح بوفراس رشید

چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار

کرد حالی روان ده و دو هزار

بوفراس آن درم نکرد قبول

گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح نی نوال و عطا

زانکه عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای هر همجی
 کرده‌ام صرف در مدیح و هجی
 تا فتم سوی این مدیح عنان
 بهر کفارت چنان سخنان
 قلمتد خالصاً لوجه‌الله
 لالآن استفیض ما أعطاه
 قال زین‌العباد و العباد
 ما نؤدیه عوض لانتاد
 زانکه ما أهل فضل و احسانیم
 هرچه دادیم باز نستائیم
 ابر جودیم بر نشیب و فراز
 قطره از ما بما نگرود باز
 آفتابیم بر سپهر علا
 نفتد عکس ما دگر سوی ما
 چون فرزدن بآن وفا و کرم
 گشت بینا قبول کرد درم
 از برای خدای بود و رسول
 هرچه آمد ازو چه رد چه قبول
 بود از آن هر دو قصدش الحق حق
 می‌کنم من هم از فرزدق دق
 رشحه‌ای زان سحاب لطف و نوال
 که رسیدش از آن خجسته مال
 زان حریفم اگر رسد حرفی
 بندد از دولت ابد طرفی

صادقی از مشایخ حرمین
 چون شنید آن نشید دور از شین
 گفت نیل مراضی حق را
 بس بود این عمل فرزدق را
 گر جز اینش ز دفتر حسنات
 بر نیاید نجات یافت نجات
 مستعد شد رضای رحمن را
 مستحق شد ریاض رضوان را
 زانکه نزدیک حاکم جابر
 کرد حق را برای حق ظاهر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

مراجع و حواشی

- ۱- مطلع قصیده فرزدق در مدح امام زین العابدین علیه السلام.
- ۲- ترجمه و شرح منظوم از نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر قرن نهم.
- ۳- معجم الادباء، یاقوت حموی، مارگلیوس، ج ۷، ص ۲۵۸.
- ۴- نقائض جریر و فرزدق، چ بی ون، ص ۱۲۷.
- ۵- المجانی الحدیثه، فؤاد افرام بستانی، ج ۲ ص ۱۱۱.
- ۶- نقائض ص ۷۷ به نقل از روائع بستانی.
- ۷- الاغانی ج ۷ ص ۴۵ « « « « .
- ۸- « ج ۱۹ ص ۱۲ « « « « .
- ۹- المجانی الحدیثه ج ۲ « « « « .
- ۱۰- وفيات الاعیان، ج ۲ ص ۲۶۴ و ۲۶۵.
- ۱۱- الاغانی، ج ۱۹، ص ۴۰ و ۴۱.
- ۱۲- المجانی الحدیثه، ج ۲ ص ۱۲۳.
- ۱۳- سلسله الذهب بروزن حدیقه سنائی و هفت پیکر نظامی برشته نظم آمده و
بسه کتاب مشتمل است. «بیدیوان مولانا عبدالرحمن جامی، پژمان، انتشارات محمودی
ص ۱۳ مراجعه شود».
- ۱۴- معالم البلاغه، محمدخلیل رجائی، از انتشارات دانشگاه شیراز، ص ۵۴ و ۵۳.
- ۱۵- مطول علی التلخیص، سعدالدین تفتازانی، به تصحیح عثمان افندی زاده احمد
رفعت سال ۱۳۳۰ هـ، ص ۷۷.
- ۱۶- دیوان سعدی، چ فروغی، درویش، ص ۶۱۸.
- ۱۷- جواهر البلاغه فی المعانی والبیان والبدیع، أحمد هاشمی، الطبعة الثالثة عشر،
ص ۱۲۹.
- ۱۸- قرآن کریم، سورة اسراء، آیه ۹ .
- ۱۹ و ۲۰- اقرب الموارد، سعید الخوری الشرتونی، ج ۱ ص ۴۶.
- ۲۱- شرح دیوان حماسه، امام مرزوقی، طبع احمد امین و عبدالسلام هارون،
المسمم الرابع، ص ۱۶۲۲-۱۶۲۳.
- ۲۲- مفردات راغب اصفهانی، مرتضوی، ص ۶۴ و ۶۵.
- ۲۳- سورة بقره آیه ۱۲۷.

- ۲۴- سوره حج قسمتی از آیه ۲۹ .
- ۲۵- شرح القوائد العشر، خطیب تبریزی ، معلقه زهیر.
- ۲۶- مفردات راغب اصفهانی، ص ۱۱۵.
- ۲۷- المجانی الحديثه، فؤاد افرام البستانی، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۲۸- دیوان جریر ، دار صادر ، ص ۷۷ .
- ۲۹- آیه ۱۷۸ از سوره بقره .
- ۳۰- « ۷۵ » » » نحل .
- ۳۱- « ۹۳ » » » مریم .
- ۳۲- « ۴۱ » » » ص .
- ۳۳- « ۱ » » » فرقان .
- ۳۴- « ۶۳ » » » .
- ۳۵- حدیث نبوی .
- ۳۶- مفردات راغب اصفهانی، ص ۳۱۹.
- ۳۷- آیه ۲۲ از سوره قاف .
- ۳۸- کتاب الفوائد الحجّیة، جزء اول، ص ۱۶.
- ۳۹- مفردات راغب اصفهانی، ص ۴۸۲.
- ۴۰- آیه ۴۴ از سوره فصلت.
- ۴۱- لسان العرب - ابن منظور مصری ج ۱ ص ۵۸۶ و ۵۸۷. واقرّب الموارد ج ۲ .
- ۴۲- اقرّب الموارد ج ۲ در ماده غوث.
- ۴۳- « » » وكف.
- ۴۴- مفردات راغب اصفهانی در ماده سهل.
- ۴۵- الرائد، معجم لغوی عصری، ص ۶۴۱.
- ۴۶- مفردات راغب اصفهانی.
- ۴۷- « » » ص ۷۹.
- ۴۸- اقرّب الموارد، شرتونی- در ماده قط.
- ۴۹- « » » قشع.
- ۵۰- « » » غهب.
- ۵۱- مفردات راغب اصفهانی در ماده ملق.
- ۵۲- اقرّب الموارد ماده غضی.
- ۵۳- « » » خیزران.

- ۵۴- اقرب الموارد مادہ عقب .
- ۵۵- « « شمم .
- ۵۶- « « سلم .
- ۵۷- مفردات راغب اصفہانی .
- ۵۸- بہ مفردات راغب اصفہانی، مادہ دین مراجعہ شود .
- ۵۹- « « « « « « « «
- ۶۰- دیوان متنہی - ص ۳، شرح عکبری .
- ۶۱- شرح القصائد السبع الطوال ، ابن الانباری ، ص ۳۰۱ .
- ۶۲- آیہ ۵۳ از سورہ نحل .
- ۶۳- « « ۴۹ « « بقرہ .
- ۶۴- « « ۱۰۳ از « آل عمران .
- ۶۵- « « ۱۰۱ از « .
- ۶۶- المجانی الحدیثہ ، ج ۱ ، بہ اشعار لبید مراجعہ شود
- ۶۷- آیہ ۲۰ از سورہ حدید .
- ۶۸- « « ۱۷۷ از سورہ بقرہ .
- ۶۹- « « ۵ از « شرح .
- ۷۰- اقرب الموارد فی فصیح العربیۃ والشوارد .
- ۷۱- « « « « « « « «

پڑوشکاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی